Archive of SID

# جستاری بر مکانیسم "جبران" و فرایندهای آن در آینهٔ ادبیات ادونیس و شاملو

(علمی پژوهشی)

مهدی نودهی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران)
عباس گنجعلی[۱] (دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، نویسنده مسئول)
سید مهدی نوری کیذقانی (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران)

doi.org/10.22067/jall.v11i2.64246
صص:۳٤-۱۸

چکیده

از میان روان‌شناسانی چون آدلر[۱]، یونگ[۲]، فروید[۳]، اریک فروم[٤]، لاکان[٥] و... که تحلیلی روانکاوانه به ادبیات و هنر داشته‌اند، می‌توان گفت که رویکرد روان‌شناختی آدلر به این دو مقوله، با استناد به محوریت تأثیر "احساس نقص" در شکل‌گیری ادبیات یک شاعر، از جامعیت بالاتری برخوردار بوده است. آدلر رویکرد فکری خود را برمبنای احساس حقارت بنا نهاد؛ بدین معنا که شکل‌گیری بسیاری از مؤلفه‌های هنری و ادبی به‌نوعی برخاسته از احساس نقصی سرکوب‌شده است که با تکیه بر مکانیسم جبران به منصه ظهور رسیده‌اند. در حوزه ادبیات، ادونیس و شاملو از جمله سرایندگان بنام معاصرند که تأثیر بسزایی بر روند تصویر و معنا در حوزه شعر داشته‌اند. آن‌ها گرایش سنت‌گرا به شعر را مردود دانسته و با تکیه بر شناختی جامع از مسیر ذهنی انسان امروزی به موسیقی و مفهوم شعر جهت‌گیری خاصی داده‌اند که با رنگ و لعابی روان‌شناختی همراه بوده است. جستار پیش‌رو می‌کوشد تا با تکیه بر نقد تطبیقی، گفتگومندی متن و روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی روان‌شناسی فردی دو شاعر پرداخته، سپس محورهای حاصل از احساس حقارت موجود در ادبیات آن‌ها را در قالب فرایندهایی چون "جابجایی"[٦]، "آرمان‌گرایی"[۷] و "انکار"[۸] موردبررسی و واکاوی قرار دهد. قدر مسلم اینکه، دوران کودکی و افت وخیزهای فردی دو شاعر، ضمن ایجاد ذهنیتی منحصربه‌فرد در آن‌ها، رویکرد ادبی خاصی از آن‌ها به‌جای گذاشته و همین مسئله، زمینه شکست هنجارهای ساختاری و معنایی را در زمینه هنری‌شان ایجاد کرده است. این جستار، بر مبنای مکتب آمریکایی، اصالت اشتراک موجود در متن هنری دو شاعر را با محوریت مکانیسم جبران، مطمح نظر قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی ادبیات، مکانیسم جبران، ادونیس، شاملو.

---

تاریخ دریافت :۱۳۹٦/۲/۱٦ تاریخ پذیرش:۱۳۹٦/۱۱/۱۸

[۱] رایانامه نویسنده مسئول: a.ganjali@hsu.ac.ir

www.SID.ir

Archive of SID

**۱. مقدمه**

ادبیات تطبیقی(هم سنجشی) یکی از محورهای مهم نقد ادبی است که به بررسی و تحلیل آثار دو فرهنگ می‌پردازد که از پی‌مایه مشترکی در زمینه ادبیات و هنر برخوردار می‌باشند. این مقوله ادبی به معنای عبور از جغرافیای محیطی نیست، بلکه به معنای عبور از جغرافیای ذهنی یک ملت است که با ذهنیت ملتی دیگر یا این‌همانی[۹] داشته و یا اینکه دارای نوعی مشابهت است. همین مشابهت نیز ما را به این نکته رهنمون می‌کند که نوعی گفتگو[۱۰]، اشتراک و یا نوعی بینامتنیت[۱۱] در ادبیات تمام ملت‌ها وجود دارد که در حوزه تطبیقی به‌عنوان توارد ذهنی[۱۲] نیز از آن یاد می‌شود. به دیگر سخن، بن‌مایه ادبیات تطبیقی را ناخودآگاه جمعی تشکیل می‌دهد و این مسئله در اموری چون کهن‌الگوها[۱۳]، اساطیر و مشترکات ادبی هر ملت و ارتباط آن با دیگر ملت‌ها بیشتر نمودار می‌شود. بر این اساس مطالعات تطبیقی ازنظریه‌هایی چون اثرگذاری و اثرپذیری و غیره که مبنایی تقلیل‌گرایانه داشته‌اند، پا را فراتر نهاده و به‌مرور زمان از تعریفی جامع و مانع برخوردار شده است.

جان سخن اینکه «مطالعات تطبیقی نوین، با به‌کارگیری روش نقد بینامتنی و گفتگومندی (درون رویکردهای معاصر از قبیل پسا ساختارگرایی[۱۴]، نشانه شناسی[۱۵]، تحلیل گفتمان[۱۶]، ...) به بازخوانی متون و کنش‌های دلالت‌مندی متون در دو محور می‌پردازد» (نجومیان، ۱۳۹۱: ۱۳۵). جستارحاضر نیز با به‌کارگیری نقد بینامتنی وگفتگومندیی که در رویکردهای معاصر ادبیات عربی و فارسی همچون پساساختارگرایی، به‌ویژه در شعر شاملو و ادونیس جود دارد، این مهم را از زاویه‌ی روان شناختی مورد برر سی و واکاوی قرار داده و درنتیجه به یک شاخ صه‌ی م شترک فکری در مورد دو شاعر دست می‌یابد.

پرواضح است که ادبیات، جدای از اسلوب و خیال، از دو عنصر مهم دیگر یعنی اندیشه و احساس تشکیل می‌شود که اندیشه ادبیات به حوزۀ فلسفه و احساس آن به حوزۀ روان‌شناسی ارتباط دارد. درواقع، ادبیات یک ادیب از یک‌سو کارکردی روان‌شناختی و از دیگر سوی کارکردی فلسفی دارد. به دیگر سخن، جان‌مایه و پی‌رنگ ادبیات را – ضمن اینکه خود زایشی زبان‌شناختی است – فلسفه و روان‌شناسی تشکیل می‌دهد؛ بدین معنا که ماهیت و چیستی ادبیات امری فلسفی بوده و جان‌مایه اثرگذاری و اثرپذیری موجود در آن نیز امری روان‌شناختی است.

ادونیس و شاملو ازجمله شاعران بنام معاصرند که پژوهشگران زیادی ادبیات آن‌ها را از زاویه‌های گوناگون به بوته نقد کشانده‌اند. تحلیل‌ها و جستارهایی که در این زمینه انجام گرفته است، بیشتر حول محور درون‌مایه‌شناسی می‌چرخد؛ لیکن بررسی و رویکرد روان‌شناختی و فلسفی به ادبیات، ازجمله محورهای بسیار مهمی است که پژوهشگران تاکنون، یا بدان توجه نکرده و اگر به این امر نیز توجهی کرده‌اند، بیشتر فاقد چارچوب نظری بوده و توجهی به کارکرد روان‌شناختی متن نداشته است. بدین روی، بررسی روان‌شناختی ادبیات، با تکیه‌بر نظرات روان‌شناختی، به‌ویژه رویکرد آدلر- که احساس

www.SID.ir

Archive of SID

حقارت[۱۷] را در شکل‌گیری هنر و ادبیات مؤثر می‌داند و از جهتی، کمتر مورد توجه تحلیل‌گران واقع شده است- از اهمیت بسزایی برخوردار بوده و نیز درگاه و نقشه‌راهی نو خواهد بود برای کسانی که می‌خواهند در این حوزه قلم‌فرسایی کنند. این جستار بر آن است تا ضمن بررسی مکتب آدلر به‌عنوان یک مکتب مهم روان‌شناختی مرتبط با ادبیات، به تحلیل روانکاوی اشعار ادونیس و شاملو پرداخته و به محورهای مشترک روان‌شناختی دو شاعر دست یابد.

### ۱. ۱. پیشینه پژوهش

در ارتباط با "ادبیات ادونیس و شاملو"، پژوهش‌هایی صورت گرفته است، ولی بنا به جستجوهایی که در پایگاه‌های علمی و آکادمیک صورت گرفت؛ به نظر می‌آید، این جستار، با محوریت رویکرد روان شناسی آدلر، مسبوق به سابقه نمی‌باشد. ازجمله پژوهش‌های انجام شده در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بررسی بن‌مایه‌ها (موتیف‌های) شعری ادونیس"حمید رضا ولی زاده (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ۱۳۹۳ش. شایان ذکر است این پایان نامه موتیف‌های ادونیس را در قالب اسطوره پردازی، الگو گریزی و پیچیدگی و ابهام بررسی کرده که با روند این پژوهش هم سویی ندارد؛ زیرا محورهای آن، به ویژه محور"اسطوره پردازی"، از حیث روان‌شناختی متوجه رویکرد روان شناسی یونگ بوده و ازطرفی دیگر، در مؤلفه‌های "الگو گریزی، پیچیدگی و ابهام" نیز گرایش زبان شناسی موضوعیت داشته تا روان شناسی؛ حتی اگر بارقه‌ای از روان شناسی در آن متبلور باشد، همان نیز فاقد بعدی تئوریک می‌باشد. فصل ممیز اینکه، جستار پیش رو نخست، بر بنیاد روانکاوی آدلر بوده و دیگر اینکه، محورهای برخاسته از آن را یک‌به‌یک در زمینه هنری دو شاعر مورد شناسایی و نقد قرار خواهد داد. مورد پژوهشی دیگر «بررسی اساطیر در شعر شاملو و ادونیس» سید فضل الله میرقادری؛ **مجله لسان مبین**، شماره ۱، ۱۳۸۹ش است. این جستار نیز به بررسی اساطیر مشترک شعر شاملو و ادونیس پرداخته است. مهم‌ترین اساطیر مورد استفاده در اشعار دو شاعر عبارتند از: اساطیر عشق، مرگ و رستاخیز، درد و رنج، تمرد و رویارویی، گمراهی و انحراف غربت ورنج سفر، یاس و نومیدی . هرچند این اساطیر پیرنگی روان‌شناختی دارند، لکن از حیث تئوریک به دیدگاه یونگ پیوند دارند تا آدلر. نمونه پژوهشی دیگر بررسی تطبیقی اشعار شاملو و ادونیس پایان نامه کارشناسی ارشد، محمد دستور، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۹۰ش است. موضوع این پژوهش نگاهی تطبیقی به اشعار ادونیس و شاملو است که در آن به بررسی برخی اشتراکات موضوعی و مضمونی شعر دو شاعر پرداخته است. پژوهش‌هایی دیگری نیز در این زمینه صورت گرفته است که بیشتر در راستای موارد مذکور بوده، و نگاه تئوریک و تازه ای به این دو شاعر نداشته اند.

### ۲.۱. پرسش تحقیق

۱- خاستگاه مکانیسم جبران موجود در ادبیات شاملو و ادونیس چیست؟

www.SID.ir

Archive of SID

۲- فرایندهای مکانیسم جبران در ادبیات شاملو و ادونیس کدامند؟

**۳.۱. فرضیه تحقیق**

۱- فرض می‌رود خاستگاه زایش هنری دو شاعر احساس حقارت بوده و این امر، به‌طوری نسبی، با دوره کودکی دو شاعر ارتباطی تنگاتنگ دارد.

۲- فرض می‌رود فرایند مکانیسم جبران در ادبیات دو شاعر، جابجایی، آرمان‌گرایی و انکار باشد.

**٤.۱ . روش پژوهش**

جستار حاضر با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی و بر مبنای رویکرد روان‌شناختی آدلر، ابتدا به ارتباط ادبیات و روان‌شناسی پرداخته و سپس ضمن بررسی متن شعری ادونیس و شاملو، محورهای روان‌شناختی مشترک شعری آن‌ها را شناسایی نموده و به کندوکاو آن می‌پردازد. از دیگر سو نیز، محورهای مشترک روان‌شناختی ادبیات دو سراینده را شناسایی کرده و ضمن شفاف‌سازی آن‌ها برای مخاطب، با تکیه بر مکتب آمریکایی و با رویکرد اصالت تشابه، به تبیین رابطه "احساس حقارت" و "مکانیسم جبران" آدلر در یک اثر هنری می‌پردازد.

**۲. مبانی نظری پژوهش**

**۱.۲. فلسفه و روان‌شناسی ادبیات**

با نگاهی به تعاریفی که فلاسفه، زبان شناسان و روان شناسان درباره ادبیات ارائه داده‌اند می‌توان گفت که ادبیات نه‌تنها ارتباط عمیقی با فلسفه، سیاست، جامعه شناسی و ...دارد، بلکه ارتباط آن با روان شناسی برای ما به‌مراتب آشکارتر و واضح‌تر است. افلاطون ادبیات را «محاکاتی[۱۸] از طبیعت دانسته و بر بنیاد آن، حقایق اشیاء را تفسیر و تأویل کرده است. در دیدگاه وی، حقیقت، از ظاهر و فرم اشـــیاء عبور کرده و در عالم مُثُل یا آخرین لایه هزارتوی معنا تعین می‌یابد. به دیگر سخن، هنر و ادبیات، به معنای مطلق کلمه، بسان آینه‌ای است که لایه رویین طبیعت را به تصویر کشیده و تنها نمایشی از فرم و صورت آن می‌باشد» (غنیمی هلال، ۱۹۹۷: ۳۰ با تصرف). از زاویه زبان‌شناسی، ادبیات را نیز این‌گونه تعریف نموده‌اند: «ادبیات مجموعه‌ای از آثار مکتوب اســـت که بهترین و زیباترین تصـــویرها را در قالب بهترین افکار و احساسات بیان می‌کند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۸۱). پروا ضح است که ادبیات، با توجه به عناصر سازنده خود که اندیشه، عاطفه، اسلوب و خیال می‌باشد، با رویکردهای مختلف نظری، به‌ویژه روان شناسی در ارتباط است و این ارتباط از این قاعده ناشی می‌شود که ادبیات محصول ذهن انسان است؛ زین روی این مؤلفه خواه‌ناخواه به روان‌شناختی پیوند می‌یابد. در تو ضیح این ارتباط تنگاتنگ می‌توان گفت: «ازاین‌جهت که هر متن ادبی، زاده یک ذهن خلاق و به‌نوعی یک آفرینش

www.SID.ir

Archive of SID

اســـت که از درون و ذهن آفریننده‌اش برآمده اســـت، پس می‌تواند منبعث و ملهم و منتج از نفســـانیات و ذهنیات و همین‌طور حالات روانی نویســـنده یا شـاعرش باشـد. [از دیگر سـو] اگر یکی از ویژگی‌های آثار ادبی را – آن‌گونه که خواجه نصیر طوسی به‌درستی گفته است – ایجاد انفعال نفسانی در مخاطب بدانیم تأثیر روانی یک اثر ادبی بر مخاطبانش هم پیوند نزدیک روانشناسی و ادبیات را نشان می‌دهد» (خدادادی مهاباد، ۱۳۸۷). بنا بر آنچه گذشت، به قطع می‌توان گفت که ارتباط بین ادبیات و روان‌شناسی جوهری و بنیادین بوده و هیچ نوع انفکاکی بین این دو زمینه وجود ندارد.

### ۲. ۲. مکانیسم جبران و خاستگاه آن

جبران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مکانیســـم‌های روان‌شـــناختی، نقطه مقابل نقص یا فروکاهش قرار دارد. بنیاد این مؤلفه روان‌شـــناختی به آدلر بازمی‌گردد. با تکیه بر دیدگاه آدلر که مبنایی فردگرایانه دارد، باید گفت که یک فرد در اثر رابطه مقایسه‌ای – چه به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه– که با ساختار اجتماعی دارد، به مکانیسم خاصی گرایش پیدا می‌کند، این همان جبران اســـت که به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه آدلریســـم، جای خالی یک فروکاهش را پر می‌کند. «آدلر خاســـتگاه رفتار انسان را به گرایش ذاتی وی به والایش شخصیت و برتری‌جویی نسبت به نوع مقابل نسبت داده و بر آن است که این گرایش، درواقع، جایگزین و جبرانی اســـت که فرد در برابر حس کمبود خود در مقایســـه با جامعه، انتخاب نموده است.» (فائق، د.ت: ٦٠٥، با تصرف). «این احساس در آدمی می‌تواند در اثر عوامل بیرونی و یا درونی ایجاد شده باشد. عوامل درونی مواردی مثل زشتی ظاهر و ناتوانی عضو و رنگ پوست و عوامل بیرونی مسائلی نظیر جایگاه نامناسب طبقاتی فرد و یا برخوردهای تبعیض‌آمیز اســـت. احســـاس حقارت در این شـــرایط به‌عنوان عاملی زیر بنایی در تحریک انگیزه وارد عمل می شود؛ فرد در راه مبارزه با احساس کهتری و رسیدن به اهداف و ایدئال‌هایش می‌تواند دو حالت را تجربه نماید :۱– عقده حقارت[۱۹] ۲– جبران[۲۰]» (امیری و نعمتی؛ ۱۳۹٤: ۱۳). مکانیســـم جبران نیز به شـــکل‌های گوناگون در فرد بروز می‌کند. به‌عنوان‌مثال احساس حقارت در یک فرد منجر به انحراف از معیارهای اجتماعی شده و از او فردی ضداجتماعی می‌سازد. همین امر در فردی دیگر جنبه تصعید[۲۱] به خود گرفته و انرژی روانی سرکوب‌شده‌اش را در ابتکار و نوآوری و غیره آشـکار می‌کند. به‌طورکلی مکانیســـم‌های جبران در چند محور خلاصـــه می‌شـــود، لکن برای اجتناب از اطاله کلام، به مکانیسم "خیال‌پردازی" که با این جستار ارتباط عمیقی دارد، اشاره می‌کنیم. دراین‌باره «آدلر معتقد است که هنرمند یا ادیب از احساس حقارت رنج برده و همین باعث می شود تا با تکیه‌بر پتانسیل هنری و ادبی براین کمبود، فایق آید؛ به همان اندازه که از این کمبود رنج برد، ابداعات و ابتکارات هنری وی نمود بیشتری خواهد یافت» (السعدون و سوادی، ۲۰۱٦ : ۷۳). زین روی، ادبیات یک شاعر یا رمان‌نویس، خود به‌تنهایی یک مکانیسم جبران[محوری] است که

www.SID.ir

Archive of SID

فرد، آن را برای عبور از احساس حقارت، به صورتی ناخودآگاه[۲۲] برگزیده و تمام محورهایی که در ادبیات وی، با جلوه‌ای روان‌شناختی تجلی می‌یابد، زیرشاخه‌هایی از همین جبران است.

### ۳.۲. ادونیس و دوران کودکی

«علی احمد سعید– أدونیس– در سال ۱۹۳۰ م در روستای قصابین، نزدیکی شهر جبله در استان لاذقیه به دنیا آمد» (نشاوی، ۱۹۸۰م: ۵۰۰). او در مورد خانه‌ای که در آن دوران کودکی خود را طی کرده است چنین می‌گوید: «دیوارهایی از جنس سنگ و خاک و سقفی چوبین که آن را پوشانده بود. زمستان، مادرم به تشتم می‌گذاشت و می شستم. فریاد می‌زدم و می‌گریستم، آنگاه‌که کف صابون چشمانم را می‌آزرد، به‌آرامی می‌گفت: گفتمت چشمانت را ببند، آنگاه‌که می‌شویم »(سلامة، ۲۰۱٦م: www.discover-syria.com3). تلخ‌ترین تجربه‌ای که ادونیس در دوره کودکی خود داشت صحنه‌ای بود که پدرش در آتش می‌سوخت درحالی‌که کاری از دست وی ساخته نبود. او همواره این مسئله را به شکل‌های گوناگون در تجربه شعری خود نمودار می‌کند. او در نخستین مرثیه از **" قصاید إلی الموت"** از مرگ پدر چنین می سراید: «أبي غَدٌ يَخطُرُ في بَيتِنا / شَمساً وفوْقَ البَيتِ يَعلُو سَحابْ/ أُحبُّهُ سِرًّا عَصيًّاً دَفينْ/ وجَبهةً مَغمورةً بالتُّرابْ/ أُحِبُّهُ صَدراً رميماً، وطينْ». (ادونیس؛ ۱۹۹٦م، ج۱: ٤٠).

(ترجمه) «پدرم/ فردایی ست/ که در خانه‌مان/ آفتاب سان/ نرم نرمان راه می‌رود/ حال آنکه بر فرازمان/ ابری است/ من او را / چو رازی سرکش و پنهان/ و سیمایی غبارآلود/ و سینه‌ای چاک‌چاک/ و چون سرشتم/ دوست می‌دارمش.»

### ٤.۲. شاملو و دوران کودکی

«احمد شاملو الف – صبح، الف – بامداد در سال ۱۳۰٤ شمسی در خیابان صفی علیشاه تهران به دنیا آمد. پدرش افسر ارتش بود و مادرش کوکب عراقی از کسانی بود که به دنبال انقلاب فرانسه کوچانده شدند» (نیاکی، ۱۳۷۷: ٦۲). دوران کودکی شاملو به سختی گذشت. «او بعد از مدت کوتاهی– به دلایل سیاسی– با خانواده‌اش به شهرهایی چون رشت، سمیرم، اصفهان، آباده و شیراز کوچ کرد. وی بنا به اقتضای شغل پدرش به‌صورت پراکنده تحصیلات خود را به پایان رسانید» (اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۱: ۹). شاملو نیز مانند ادونیس تجربیات کودکی‌اش را به‌خوبی در اشعار خود به نمایش گذاشته و مخاطب را بدان مشغول ساخته است. «از همان کودکی دارای احساسی لطیف و زیبا بود... یکی از مهم‌ترین حوادثی که بر ذهنیت شاملو تأثیر گذاشت، زمانی بود که در یک باغ، سربازی را دید که مزدوران حکومت شاهنشاهی او را مورد عذاب و شکنجه قرار داده بودند و برای اینکه صدای سرباز به اطراف نرسد بر طبل و دهل می‌نواختند.» (مجابی، ۲۰۰٤: ٥٤). شاملو در طول زندگی خود سه بار ازدواج نمود. «در سال ۱۳۲٦ با اشرف اسلامیه ازدواج کرد. لیکن دیری نپایید که بین شاملو و همسرش شکرآب شد و او را طلاق داد. بعد از مدتی با طوسی حایری

www.SID.ir

Archive of SID

ازدواج نمود ولی به دلیل عدم تفاهم فکری – عاطفی از او نیز جدا گشته و سرانجام با آیدا سرکیسان ازدواج نمود؛ همو که اثر شگرفی در زندگی و ادبیات شعری‌اش بر جای نهاد» (شمیسا، ۱۳۹۰: ٦٠٨).

**۳. ادونیس، شاملو و فرایندهای مکانیسم جبران**

ادونیس و شـــاملو مانند دیگر هنرمندان، تحت تأثیر برخی از شـــرایط خاص فردی و اجتماعی، در وجود خود نوعی گســـست و فروکاهیدگی را تجربه نموده و این مســئله، زمینه حرکت آن‌ها به ســمت جبران را فراهم نموده اســت. به‌عنوان‌مثال، ادونیس در دوران کودکی رخدادهای منفی زیادی را تجربه کرده، به‌گونه‌ای که تأثیر بارزی در زبان شــعری وی گذاشته است. ازجمله این رخدادها مرگ پدرش بود که در برابر چشمانش در آتش می‌سوخت و کودک نمی‌توانست او را از لهیب آتش نجات دهد. دیگر فقر و تنگدســتی بود که شـــاعر را دچار نوعی خودکم‌بینی[۲۳] کرده بود و این امر نگاهی آرمان‌گرا در او ایجاد کرد. رخداد دیگر وضعیت سیاسی– اجتماعی آشفته سوریه بود که گاه و بی گاه تأثیر آن را در رویکرد شعری شاعر مشاهده می‌کنیم. همه این رخدادها نخست شاعر را به سوی نوعی درون‌گرایی[۲٤] سوق داده و ضمن ایجاد ایدئال‌گرایی در شخصیت وی، در نهایت او را به‌نوعی یاس انگاری کشاند.

شـــاملو نیز مانند ادونیس مســـیر پرپیچ‌وخمی را در زندگی خود گذراند. دوران کودکی‌اش مصـــادف بود با حکومت پهلوی که جامعه ایران در بدترین شرایط سیاسی- اجتماعی خود بسر می‌برد. البته نباید ازنظر دور داشت که شاملو خود نیز دارای شخصیت حساس و خاصی بود، به‌طوری‌که کوچک‌ترین مسائل، اعم از مسائل فردی یا اجتماعی بر ذهنیت او تأثیر می‌گذاشت. ازدواج‌های مکرر وی نیز حاکی از آن است که وی دارای شخصیتی بسیار حساس بوده و توان این را نداشته تا با هر شرایطی هم سو گردد. بنا بر آنچه گذشت، مکانیسم جبران در سروده‌های شاملو و ادونیس در قالب فرایندهای زیر قابل بررسی است:

**۱.۳. فرایند جابجایی**: یکی از مهم‌ترین فرایندهای جبران که به شـکل‌های گوناگون در متن شـعری ادونیس و شـاملو نمودار شده، جابجایی است. «این فرایند عبارت است از انتقال افکار، احساس، انرژی روانی و یا حالت‌های عاطفی از شخصی یا شیئی به شخصی یا شیئی دیگر که به‌طوری ناخودآگاه صورت می‌گیرد» (اقلیدی، ۱۳۸۲: ۱۰۹). از دیگر سو باید گفت: «مکانیزم جبران و فرایند جابجایی به‌عنوان عملی روان شـناسـانه در زندگی افراد به‌صـورتی ناخودآگاه نمود دارد» (واحد دوست و ربیعی؛ ۱۳۸۷: ۱۳۲). باید گفت این محور ازجمله محورهایی است که به صورت غیرمستقیم در قالب گرایش‌های انحرافی شـاعر- از زبان معیار نمود پیدا می‌کند. این گرایش- در شـعر ادونیس- در اسـطوره گرایی و قناع گزینی شـعری انعکاس پیدا می‌کند. باکمی تأمل در قصـیده **"ترتیله البعث"** این امر را به‌صـورتی شـفاف و واضـح درمی‌یابیم:

www.SID.ir

Archive of SID

«فينيقُ مُت، ولتَبدأ بک الحرائقْ/ لتبدأ الشــقائقْ/ لتبدأ الحياةْ /.../ نيرانُنا جامحةُ الأُوَار كي يولَدَ فينا بطل/ مدينةٌ جديدة/ نيرانُنا الخفيةُ الحدودُ في جذورنا/ تمُجِّد الهنيهةَ التي بها/ يحترق العالم،كي يصير عالماً مثلَ / اسمك- الرمادُ و التجددْ» (أدونيس، ۱۹۸۸: ۵۸).

(ترجمه) «ققنوسا! / بایدت مردن/ که اخگران / و شقایق / و زیستن/ با [نیستن ات] / آغازگر شوند/ آتش مان/ عنان زبان خویش/ رها کرده/ تا یکی قهرمان/ از میان مان سر برآورد/ نوین شهری دگرا ست/ این/ آتـ شانِ ما/ که مرزها شان / در ریشه‌هایمان / سنگر گرفته است/ بزرگ می‌دارد/ دمادمی که می‌سوزد این دنیا/ تا دنیایی دگر شود/ بسانِ داغ تو- خاکستر و نوین ساختن.»

او در این بند شعری، به‌طور غیرمستقیم، به فرایند جابجایی اشاره می‌کند؛ بدین معنا که هویت وی سرکوب‌شده و در پی هویتی تازه و نو می‌گردد که برای رسیدن به آن از ققنوس می‌سراید. شاعر برای اینکه دوباره، شعله و بارقه امید را در ذهن خود شعله‌ور کند از این اسطوره استفاده می‌کند تا با یک جابجایی تصویری، فضای تیره ذهن خود را کمی روشن و شفاف‌تر کند. البته گاهی شاعر، به خاطر شرایط نابسامان جامعه، دچار نوعی یاس انگاری شده و این بار ناامیدی جای امید را می‌گیرد. او در قصیده‌ای دیگر، خطاب به ققنوس- نماد امید- چنین می‌سراید:

« صَليْتُ أنْ تَظَلَّ فی الرِّماد / صَلَّيْتُ ألاّ تَلْمَحَ النَّهار أوْ تَفيقْ / لمْ نَخْتَبِرْ لَيْلَکَ لَمْ نُبحِرْ مَعَ السَّوادْ/ صَلْيْتُ يا فينيقُ/ أنْ يَهْدَأَ السَّحَرَ و أَنْ يَكُونْ/ مَوْعِدُنا فی النّارِ فی الرَّمادْ/ صَلَّيْتُ أَنْ يَقُودَنا الْجُنُونْ» (أدونيس؛ ۱۹۹٦ ، ج ۱: ۲۲۳).

(ترجمه) «نماز خواندم که هماره در خاکستر باشی/ و چشمانت به‌روز بازنگردد و به هوش ناید/ شبت را نازموده‌ایم و – درآن- به دریا نرفته‌ایم/ ققنوسا! نمازخواندم که آرام گیرد سپیده‌دمان/ و میعادمان باشد؛ در آتش و خاکستر/ نماز خواندم که اسب جنون راهمان برد.»

از دیگر سو قناع نیز یکی از مکانیسم‌های جبران است که در قالب شخصیت مهیار دمشقی نمودار می‌گردد. «لأَنَّهُ يَحارْ / عَلَّمَنا أَنْ نَقرَأَ الغُبارْ/ لأَنَّهُ يَحارْ/ مَرَّتْ على بِحارِنا سَــحابَهْ/ من نارِهِ من عَطشِ الأجيالِ لأنَّه يَحارْ/ أَعطَي لنا الخيالْ/ أقلامَهُ، أَعطَي لنا كتابَهْ» (همان: ۱۵۹).

( ترجمه) «زآنکه اوحیران است/ آموخت مان که دفتر غبار را ورق زنیم/ زآنکه او حیران است/ ز دریای ما ابری گذشت/ کز آتشش وز عطش نسل هاست/ زآنکه او حیران است/ خیال را به ما بخشید و/ قلم هایش را/ کتابش را به ما بخشید!»

بســیاری از نقادان، بر آن هســتند که مهیار در ادبیات ادونیس درواقع خود ادونیس می‌باشــد؛ زیرا که این دو ازنظر سرنو شت ا شتراکاتی دارند که در نوع زندگی، سرگذ شت و مذهب شان نمود دارد. مهیار، حـضور فعالی در اندیـ شه‌های ادونیس دارد. ادونیس بیشــتر تجربه‌های فردی خود را از طریق این نقاب بیان کرده اســت. (عامری تبار، عباســی و غفار پور صدیقی، ۱۳۹٤: ۱۹۱). در رابطه با تحلیل بند فوق باید گفت که وی از همان آغاز واژه حیرت را با تأکید آورده است تا نـ شان دهد که جایگاه مهمی در عقیده و ذهن وی دارد. در این قـ صیده ما با یک مثلث واژگانی روبرو هـ ستیم: حیرت،

www.SID.ir

Archive of SID

غبار و خیال. اگر ما خیال را در معنای شعر بگیریم- با توجه به اینکه شعر عبور از واقعیت است و ما را در فضایی صرفاً ذهنی قرار می‌دهد- بنابراین حیرت و غبار که همان مفهوم تردید و سرگردانی را در خود دارد، محصول زبان شعری و نگاه خیال گرای وی می‌باشد.

در ادبیات شاملو نیز این فرایند به وضوح دیده می‌شود. قدر مسلم اینکه، عبور شاملو از جامعه‌ای که زیر یوغ استعمار نفس‌نفس زده و هیچ فریادرسی برای نجاتش گامی برنمی‌دارد، به افق‌های نامحدود عشق و محبت که در آغوش آیدا نمودار می شود، بیانگر نوعی جابجایی و جبران است که شاعر، در ادبیات خود بدان توسل جسته است. او در این زمینه چنین می سراید: «بر چهره زندگی من / که بر آن / هر شیاری / از اندوهی/ جانکاه حکایتی می‌کند/ آیدا/ لبخند آمرز شی است./ نخست / دیرزمانی در او نگریستم/ چندان‌که چون نظری از وی بازگرفتم/ در پیرامون من / همه‌چیزی/ به هیئت او درآمده بود./ آنگاه دیدم که مرا دگر/ از او / گریز نیست...» (شاملو، آیدا: درخت، خنجر و خاطره: ۵۱۳). لکن این جابجایی به تحقق جبران کمبودها و پر کردن گسست‌های عاطفی‌اش نمی‌انجامد. وی خود این مسئله را چنین به تصویر می‌کشد:

«فکرم به جست‌وجوی سحر راه می‌کشد/ اما سحر کجا!/ در خلوتی که هست،/ نه شاخه‌ای ز جنبش مرغی خورد تکان/.../ غول سکوت می‌گزدم با فغان خویش/ و من در انتظار / که خواند خروس صبح!/ کشتی به شب نشسته به دریای شب مرا / وز بندر نجات/ چراغ امید صبح / سوسو نمی‌زند/ از شوق می‌کشم همه در کارگاه فکر/ نقش پر خروس سحر را / لیکن دوام شب همه را پاک می‌کند...» (شاملو، ۱۳۸۹، هوای تازه: ۱۳۱-۱۳۲).

در این قصیده، سه نوع عنصر رمزیک وجود دارد: نخست، عنصر "شب" است که فضای جامعه را تیره و تار کرده است؛ شب همان ظلم و ستمی است که قدرت سلطه برجامعه تحمیل و فضای آن را مسموم نموده است. دومین عنصر رمزیک، "سحر" است؛ سحر قسمتی از شب است که تراکم آن کم شده و به روشنایی می‌گراید؛ بنابراین سحر می‌تواند رمز امید باشد، زیرا به روشنایی می‌گراید و روشنایی نیز با خود بشارت همراه دارد. ولی شاعر تحقق چنین امری را با استفهام انکاری بیان می‌کند. سومین عنصر رمزیک "خروس صبح" است. خروس صبح نیز نماد کسی است که پیروزی را به گوش مردم می‌رساند و نومیدی آن‌ها را به امید و شادی تبدیل می‌کند. لکن آنچه که در این سیاق مهم جلوه می‌کند، نومیدی شاعر است که از فضای نابسامان جامعه مایه می‌گیرد؛ زیرا تنها، فریاد سکوت است که جامعه را فرا گرفته و هیچ فریادرسی نیست که جامعه را از آن شرایط مصیبت‌بار رها سازد. زین روست که شاعر دچار نومیدی گشته و شب همان شب است که بوده است.

www.SID.ir

Archive of SID

**۲.۳. فرایند آرمان‌گرایی**[۲۵]: آرمان‌گرایی یا ایدئالیسم یکی از مفاهیم مهم فلسفی-روان شناختی است. نخستین کسی که این واژه را در فلسفه و به‌عنوان اصطلاح فلسفی آرمان به کاربرد، افلاطون بود که آن را به اعتبار یکی از معانی این واژه یعنی نمونه و مثال، در مورد یک سلسله حقایق مجرد یا همان مثل افلاطونی استعمال نمود (آرمان‌گرایی یا ایدئالیسم، ۱۹/ ٦/ ۱۳۸٦ ش، کدچاپ: A74498: www.aftabir.com). زبان شعری ادونیس و شاملو به‌گونه‌ای است که به طور ناخودآگاه پژوهشگر را به این نقطه رهنمون می سازد؛ بنابراین ذکر نمونه‌هایی در این‌باره امری اجتناب‌ناپذیر است. به‌عنوان‌مثال، ادونیس، این فرایند را در مجموعه **تَنَبَّأْ أَيُّهَا االآَعْمى**، قصیده **سِجِّيلْ** چنین به تصویر می‌کشد:

«آه ما ذلکَ السِّلاحُ الَّذی یَلْبَسُ الْمُسْتَقْبَلَ؟/ و ما ذلِکَ اللّوْنُ الَّذی یَرْسُمُ هالَةَ الْجَنینِ الْکَوْنیّ؟/آهْ مَتَی یَشْفَی ذلِکَ الْمَرَضُ/ الَّذی یُسَمَّی الْوَطَن / و ها هوَ التّاریخ / حاضِرٌ یَدُبُّ فی أَکْیاسٍ منَ الْوَرَقِ / فی عَرَباتٍ تَجُرُّها عِظامُ الْمَوتی» (أدونیس، ۲۰۰۳: ۱۹)

(ترجمه) «آه! چیست آن سلاحی که آینده را می‌کشد به تن/ و- آن- رنگی که شمایل جنین هستی را به تصویر می‌کشد؟/ آه کی آن مرض شفا می‌یابد؟ هموکه نامش وطن است/ و اینک تاریخ در انبانی از کاغذ، پیش روی مان/ می‌خزد/ در ارابه‌هایی که استخوان‌های مردگان، به دنبالش می‌کشند.»

شاعر به دلیل فرورفتن جامعه در شرایطی سهمناک و اسف‌بار، به آینده‌ای چشم دوخته است که هیچ نقطه‌ای از امید را به دنبال ندارد. هرچند که آرمان آزادی به‌نوعی در شعرش هویدا ست، لیکن تکیهٔ شاعر بر استفهام انکاری خود بیانگر حقیقت امر است. حس آرمان‌گرایی شاعر او را به دنیای ذهنی وارد ساخته که نه‌تنها چیزی عایدش نمی‌کند بلکه وی را بیشتر در لایه‌های ذهنش گم می‌کند. به دیگر سخن، آرمان‌گرایی، حرکتی رو به جبران است که در ادبیات شاعر، در قالب "مدینه فاضله"[۲٦] نمودار گشته است؛ مدینه فاضله‌ای که مفهومی صرفاً ایدئالیستی داشته و وقوع آن امری ناشدنی بوده و زمینه گسست و شکافی عمیق‌تر در وجود شاعر می‌باشد. ادونیس این مکانیسم را در جای دیگر چنین به تصویر می‌کشد:

«تَقَنَّعي بِالْخَشَبِ الْمَحْرُوقِ/ یا بابِلَ الْحریقِ و الأسْرار/ أَنْتَظِرُ اللهَ الَّذی یجیئُ/ مُکْتَسیاً بِالنّار / مُزَیَناً بِاللُّؤْلُؤِ الْمَسْروقِ/ مِن رِئَه الْبَحْرِ مِنَ الْمَحار/ أَنْتَظِرُ اللهَ الَّذی یَحار/ یَغْضِبُ/ یَبْکی، ینْحَنی / یُضیئُ وجْهُکَ یا مَهْیار/ یُنْبِئُ بِاللهِ الَّذي یَجیء.» (أدونیس، ۱۹۹٦: ۱۸۹).

(ترجمه) «بابل! ای آتشین زمین و سرزمین رازآلود/ سیمایت را حجاب زن با ترکه‌های سوخته/ زانکه من، خدایی را چشم در راهم/ که خواهد آمد/ با آتشین ردایی برتن/ و آراسته با مرواریدی به یغما رفته از قلب دریا / و از صدف هایش/ خدایی را چ شم در راهم / سرگ شته/ برآ شفته/ گریان و کمانه پ شت/ وینک تو ای مهیار! در سیمایت تاب شی ست.../ و خدایی را نوید می‌دهد/ که ظهور خواهد کرد.»

www.SID.ir

Archive of SID

شاعر در این بند شعری از زمان حال عبور کرده و ابتدا از زمان گذ شته و افتخاراتی که الهه‌های بابل دا شته‌اند سخن می‌گوید. سپس از انتظار و ظهور خدایی سخن می‌گوید که روزگارش را تغییر خواهد داد و برگ دیگری از سردفتر زندگی را برایش بازخواهد کرد که واژه امید در آن نقش بسته است. او امیدی نسبت به جامعه و محیط اکنون خود نداشته و آن را درآینده می‌بیند. برای تحقق آرمان‌های خود در آینده به ققنوس و مهیار توسل می‌جوید. به‌عبارتی‌دیگر، ققنوس و مهیار همان آرمان شهر اویند که شاعر در جای‌جای ا شعار خود – آنگاه‌که شعله امیدش کم‌فروغ می‌گردد- به آن‌ها تمسک می‌جوید. لکن این نگرش ایدئالیستی و آرمان‌گرایانه، او را به سرمنزل مقصود که همان اتوپیا – آرمان شهر – است، نرسانده و وی را وارد وادی سرگردانی و حیرت می‌کند.

در مورد شاملو نیز باید گفت که آرمان‌گرایی یا ایدئالیسم در نگرش سیاه و سفید یا مطلق‌انگاری وی خودنمایی می‌کند. شاملو در جای‌جای دیوان شعری‌اش، این امر را به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بیان کرده و همواره در لایه‌های زمان، در پی آرمانی است که با تاریخ و واقعیت جامعه کاملاً در تنافی است؛ زیرا استبداد و ظلم، جای‌جای جامعه را گرفته و رسیدن به افقی سفید امری است بس دشوار. او این محور را در یکی از سروده‌هایش چنین به تصویر می‌کشد:

«روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد/ و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت/ روزی که کمترین سرود بو سه ا ست/ روزی که دیگر درهای خانه شان را نمی‌بندند/ قفل افسانه‌ای ا ست / و قلب برای زندگی بس ا ست/ روزی که معنای هر سخن دو ست دا شتن ا ست/ روزی که آهنگ هر حرف، زندگی ا ست/ روزی که هر لب ترانه‌ای ا ست/ روزی که تو بیایی، برای همیشه بیایی/ و من آن روز را انتظار می‌کشم/ حتی روزی که دیگر نباشم». (شاملو، هوای تازه، ۱۳۸۹: ۲۰۷-۲۰۸).

از آینده انگاری شاعر و چشم دوختن وی به آینده‌ای که در آن تنها عشق حکم می‌راند، به‌نوعی آرمان‌گرایی شاعرانه دست می‌یابیم که در قالب عشق متقابل صرف بروز می‌کند. گرایش بیش‌ازحد شاملو به مفاهیم مجرد همچون عشق و... نشان از گرایش ایدئالیستی وی دارد. تعابیری چون "روزی که کمترین سرود بو سه ا ست "، " روزی که دیگر درهای خانه‌شان را نمی‌بندند "، "قفل افسانه‌ای است " ، خودنمایی می‌کند که خود گواه بر این مدعاست. او این محور را درجایی دیگر چنین به تصویر می‌کشد:

«پس-از سان- صورت خاک را بگردانید/ و رود را و دریا را به مُهر خویش داغ بر نهاد به غلامی/ و به هرجای، با نهاد خاک پنجه در پنجه کرد به ظفر/ و زمین را یک‌سره بازآفرید به د ستان/ و خدای را، هم به د ستان؛ به خاک و به چوب و به خرسنگ/... / پس خدای را که آفریده دستان معجزه‌گر او بود/ با اندیشه‌ی خویش وانهاد/.../ و تباهی آغاز یافت/ » ( شاملو، ۱۳۸۹: آیدا: درخت و خنجر و خاطره: ۸۹۲). گاهی نگرش آرمان‌گرا و ایدئالیستی شاعر، به حدی اوج می‌گیرد که اندیشه، فدای تخیل و خیال‌پردازی محض می شود. در این بند شعری، اندیشه غالب، آفرینش انسان توسط آفریدگار

www.SID.ir

Archive of SID

است، ولی خیال عمیق شاعر این اندیشه مسلم را فرسوده و برعکس به تصویر کشیده است؛ بدین معنا که مخلوق خالق است و خالق مخلوق.

**۳.۳. فرایند انکار:** یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که در تجربه‌ی ادونیس و شاملو نمودی عینی داشته و بیان آن ضرورت دارد، انکار است که گاهی به‌طور آشکار و گاهی نیز در هاله‌ای از ابهام در شعر دو شاعر خودنمایی می‌کند. این فرایند در بسیاری از سروده‌های آن‌ها که جنبه فلسفی دارد، حضور پررنگی داشته و گاهی به حدی اوج می‌گیرد که آن‌ها را به ورطه نیست‌انگاری می‌کشاند. ادونیس این فرایند را چنین به تصویر می‌کشد:

«مسافرٌ تَرَكْتُ وَجْهی عَلَی / زُجاجِ قِنْدیلی / خَریطَتی أَرضٌ بِلاخالِقٍ / و الَّرَفْضُ انجِیلی» (أدونیس، ۱۹۶۱، ج ۱: ۲۲٤).

( ترجمه) «مسافری هستم/ که چهره خویش را / بر شیشه قندیلم نهاده‌ام / هستی‌ام [راهم] زمینی است/ بی آفریدگار/ و انکار است انجیل من...!»

در این بند شعری شاعر به‌طور مستقیم مؤلفه انکار را مورد تأکید قرار می‌دهد. این محور گاهی به‌قدری عمیق می‌شود که شاعر از فضای انکار و یاس پا را فراتر نهاده و به‌نوعی نهلیسم یا نیستانگاری[۲۷] دچار می شود. این مسئله در قصیده "مات إله " به خوبی نمودار می‌گردد:

«ماتَ الهٌ مِنْ هُناكَ/ یَهْبُطُ مِن جُمجُمَةِ السَّحابِ/ لَرُبَّما فِي الذُّعْرِ و الْهَلاكِ/ فِي الیَأْسِ في الْمُتاهِ/ یَصْعَدُ مِنْ أَعْماقِيَ الالهُ/ لَرُبَّما، فالأَرضُ لِي سریرةٌ و زوجةٌ/ و العالَمُ انحِناءٌ» (همان: ۱۷۳).

(ترجمه) «در آنجا/ خدایی است جان داده/ کز جمجمه آسمان سقوط می‌کند/ شاید ز ترس و نیست شدن/ یا ز نومیدی و تباه شدن است/ که از درون من/ این الهه /سر برآورده است/ اینک زمین/ بستر و همسری است/ برای من/ و دنیا یکی منحنی است [که بر مداری جاودانه می‌چرخد]...!.»

این قصیده از چند جهت قابل بررسی است، نخست ازنظر شناختی که به‌وضوح نشان می‌دهد شاعر دنیای متافیزیک را رد نموده است. مسئله دیگر این است که در کنار آسمان که معمولاً واژه "عروج و صعود " می‌آید از کلمه "هبوط " استفاده کرده است. این خود شاهدی دیگر است که با تکیه بر آن می‌توان ثابت کرد که شاعر، آسمان را که مظهر و نماد خدا و عالم ملکوت است، رد می‌نماید؛ بنابراین هرگونه اندیشه و توجه به عالم ملکوت، ازنظر وی، نوعی هبوط و تباهی به شمار می‌آید. قسمت دیگر مسئله این است که وی در این قصیده، نخست از واژه "اله" استفاده نموده و نیز آن را نکره آورده است که این خود بیانگر این است که وی حقیقت را امری ثابت نمی‌شمارد، بلکه آن را تعدد پذیر و سرکش می‌شمارد که محور و مرکز گریز است. از بعد روان‌شناختی نیز باید گفت که وی با نگاهی تردید آلود می‌گوید: شاید این خدایی که از اعماق وجود من بیرون می‌آید ناشی از ترس و دلهره و پر کردن خلأ و گسستی است که نسبت به دنیای

www.SID.ir

Archive of SID

بالا دارم. این مسئله پیوند می‌خورد به روان شناسی فروید، بدین معنا که انسان، دین و خداوند را برای تسکین دردها و فشارهای درونی و بیرونی به وجود آورده است:

«ازنظر فروید بشر در دوران کودکی تاریخی خود از عقل و خرد بی‌بهره بوده است و می‌کوشد در سایه حمایت کسی قرار گیرد، بنابراین به دین که سایه پدر گون دارد متوسل می‌شود. این حمایتگر در دوران کودکی، پدر و در دوران بزرگ‌سالی دین خواهد بود» (شهدادی، ۱۳۸۵: ٤٦).

فرایند انکار در ادبیات شاملو نیز از حضور پررنگی برخوردار است، با این تفاوت که انکار در ادبیات وی از خروج بر شعر کلاسیک –علی رغم گرایش اولیه به آن– شروع شده و به دیدگاه فلسفی اصالت بشر[۲۸] وجود گرایان[۲۹] که انسان را خالق هستی می‌دانند و آخرتی را برایش متصور نیستند، ختم می‌شود. او در رابطه با موضوع شاعر پیشین چنین می‌سراید:

«موضوع شعر شاعر پیشین/ از زندگی نبود/ در آسمان خیالش، او/ جز با شراب و یار نمی‌کرد گفتگو/ او در خیال بود شب و روز/ در دام گیس مضحک معشوقه پای بند/ حال‌آنکه دیگران/ دستی به جام باده و دستی به زلف یار/ مستانه در زمین خدا نعره می‌زدند!/ موضوع شعر شاعر پیشین، چون غیرازاین نبود/ تأثیر شعر او نیز چیزی جز این نبود/ آن را به‌جز مته نمی‌شد به کار زد/ یعنی اثر نداشت وجودش/ فرقی نداشت» (شاملو، هوای تازه، ۱۳۸۹: ۱٤۰–۱٤۱). شاملو نه قالب موسیقی شعر کلاسیک را قبول داشت و نه مفهوم و معنایی را که آن دنبال می‌کرد. او معتقد بود که شعر کلاسیک به دلیل تقید به وزن و موسیقی، از لایه‌های اصلی زندگی –آنچه که هست– غافل شده و به فضای وهم‌آلود و خیال اندود پرداخته و هیچ اشاره‌ای به زندگی و واقعیت روز ندارد. با این تفاوت که شعر، اکنون سخن از آنچه که هست می گوید و وجودش تصویری است از هستی جامعه، فرهنگ، حقوق و اخلاق و...!

گاهی انکار شاملو از لایه‌های سطحی زبان – مانند آنچه گذشت– عبور کرده و به عمق آن رسوخ می‌کند. وقتی از هستی شناسی[۳۰] می سراید انگار می‌خواهد عقیده داروین[۳۱]، مارکس[۳۲]، نیچه[۳۳] و سارتر[۳٤] را در قالبی موزون به تصویر بکشد. اینجاست که هستی را جور دیگر قلم می‌زند: «من باد و/ مادر هوا خواهم شد/و گردش زمین را/ به سان جنبش مولی در گنداب تن ام احساس خواهم کرد/ من/ خاک و/ مول زمین خواهم شد/ و هوا/ به‌سان زهدان زنی در برم خواهد گرفت ...! (شاملو، باغ آینه، ۱۳۸۹: ۳٦۷). باکمی دقت و تأمل درمی‌یابیم که شاعر در این بند شعری دقیقا اندیشه داروینیسم را برای ما به تصویر کشیده است. داروین معتقد بود که طبیعت خود زایش و آفرینشی درونی داشته و انسان حلقه پایانی این آفرینش است. شاعر نیز که " انسان " را مادر و پدر هوا و اجزای طبیعت می‌بیند به این مسئله مهر تائید می‌نهد. او درجایی دیگر نیز اندیشه سارتر «انسان ذاتا موجود است» (رجب، ۱۹٦۷: ۲۲) را به تصویر می‌کشد: «پس– **انسان**– صورت خاک را بگردانید/ و رود را و دریا را به مُهر **خویش** داغ بر نهاد به غلامی/ و به هرجای، با نهاد خاک پنجه در پنجه کرد به ظفر/ و زمین را یکسره بازآفرید به دستان/ و **خدای** را، هم به دستان؛ به خاک و به چوب و به

www.SID.ir

Archive of SID

خرســـنگ/... / پس خدای را که آفریده دســـتان معجزه‌گر او بود/ با اندیشـــه‌ی خویش وانهاد/.../ و تباهی آغاز یافت/ » (شاملو، ۱۳۸۹: آیدا: درخت، خنجر و خاطره: ۸۹۲).

این تعابیر دلالت بر این مسئله دارد که نه‌تنها خداوند آسمان و زمین را نیافریده بلکه انسان است که به طبیعت جان داده و آن را آفریده است. او حتی پا را از این نیز فراتر نهاده و بیان داشته است که خداوند نیز ساخته دست انسان است. این همان اندیشه– مارکس، سارتر و...– است که شاملو متأثر از آن گشته است. مارکس دراین‌باره می‌گوید: «خداوند و الوهیت زایش و برآیندی است از ذات و اقتضای ذهن بشر. به دیگر سخن خداوند ساخته دست و ذهن انسان است» (اسلامی، ۱۳۸۷: ۲۳۵).

**نتیجه**

با در نظر گرفتن جزئیات مطرح‌شده در مقاله می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

با تکیه‌بر این جستار، شاملو و ادونیس نه‌تنها از زاویه روان‌شناختی، دارای برآیندهای هنری نسبتاً یکسانی می‌باشند، که ازنظرگاه فلسفی و شناختی نیز تقریبا، مسیر یکسانی را در فضای شعری خود دنبال کرده‌اند؛ این امر در گرایش وجود گرایانه دو شاعر که با فلسفه اروپا؛ به‌ویژه اندیشه نیچه، سارتر، کامو و ... پیوند می‌خورد، انعکاس یافته است.

با تکیه بر جستار حاضر می‌توان گفت که وجه مشترک ادونیس و شاملو، از بعد روان‌شناختی‌شان که در فرایندهای جابجایی، آرمان‌گرایی و انکار خلاصه می‌شود، عبور و به لایه‌های اندیشگانی و شناختی‌شان پیوند می‌خورد؛ این امر در گرایش وجود گرایانه دو شاعر انعکاس یافته که با فلسفه اروپا به ویژه اندیشه نیچه، سارتر، کامو و غیره نمودار شده است. هر دو شاعر به دلیل سرکوب و شرایط نامطلوب سیاسی– استعاره، نماد[۳۵]، قناع[۳۶] و اسطوره[۳۷] را مبنای جبران قرار داده و از این زاویه به جنگ با تابوی ذهنی خود پرداخته‌اند. ادونیس در به‌کارگیری اسطوره و... به‌عنوان مکانیسم جبران، همچون همتای خود به‌نوعی ساختارشکنی دچار شده است؛ با این تفاوت که او – علی‌رغم شاملو که بیشتر، جانب ساختار را رعایت کرده است– همواره حقیقت را وارونه جلوه داده و هنجارهای معنایی را شکسته است؛ بطوریکه این امر دست یافتن به حقیقت ذهنی وی را بسیار دشوار کرده است؛ البته این امر ریشه در دوران کودکی و شرایط خاص حاکم بر جامعه وی دارد. از این زاویه می‌توان گفت که فرایندهای جبران دو شاعر، ازنظر جوهری، مبنایی مشترک داشته ولی ازنظر نوع کارکرد، دچار نوعی اختلاف است.

www.SID.ir

Archive of SID

**۹-پی‌نوشت‌ها**

۱. Adler
۲. Jung
۳. Freud
٤. Erich Fromm
٥. Lacan
٦. Displacement
۷. Idealism
۸. Negation
۹. Uinity
۱۰. Discourse
۱۱. Intertextuality
۱۲. Inter subjectivity
۱۳. Archetype
۱٤. Post – structuralism
۱٥. Semiology
۱٦. Discourse analysis
۱۷. inferiority feeling
۱۸. Imitation
۱۹. Inferiority complex
۲۰. Compensation
۲۱. Sublimation
۲۲. Unconscious
۲۳. Low-self-esteem
۲٤. Introversion
۲٥. Idealism
۲٦. Utopia
۲۷. Nihilism
۲۸. Humanism
۲۹. Existentialists
۳۰. Ontology
۳۱. Darwin
۳۲. Marx
۳۳. Niche
۳٤. Sartre
۳٥. Symbol
۳٦. Mask
۳۷. myth

www.SID.ir

Archive of SID

**کتابنامه**


۱. اختیاری، بهروز و حمید باقر زاده. (۱۳۸۱). **شاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها**. تهران: انتشارات هیرمند.

۲. أدونيس، علی احمد سعيد. (۲۰۰۳). **تنبأ أيها الأعمي**. بيروت: دار الساقي.

۳. _____. (۱۹۹٦). **أغاني مهيار الد مشقي و قصائد أخري**. الطبعه الرابعه. دمشق-بيروت: دار المدى للثقافة و النشر.

٤. _____. (۱۹۹۸). **أوراق فی الريح. طبعة جديده**. بيروت: منشورات دارالآداب.

۵. شاملو، احمد. (۱۳۸۹). **هوای تازه**. چاپ نهم، تهران، انتشارات نگاه.

٦. _____. (۱۳۸۹). **باغ آینه**. چاپ نهم. تهران. انتشارات نگاه.

۷. _____. (۱۳۸۹). **آیدا: درخت، خنجر، خاطره**. چاپ نهم. تهران: انتشارات نگاه.

۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). **راهنمای ادبیات معاصر**. چاپ دوم. انتشارات میترا.

۹. غنيمی هلال، محمد. (۱۹۹۷). **النقد الادبي الحديث**. القاهرة: دارنهضة مصرللطباعة والنشر والتوزيع.

۱۰. فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). **بلاغت تصویر**. چاپ گلرنگ. تهران: انتشارات سخن.

۱۱. مجابی، جواد. (۱۳۹۱). **آینه بامداد**. چاپ یکم. تهران: نشر نگاه.

۱۲. اسلامی، سید حسن. (۱۳۸۷). «رهیافت دین شناختی مارکس». نشریة فلسفة کلام وعرفان هفت آسمان. شماره ۳۸. تابستان. صص ۲۱۱-۲٤۲.

۱۳. اقلیدی نژاد، علی، (۱۳۸۲). «دنیای نوجوان ۲». مجله مبلغان. شماره ٤۵. صص ۱۰۵-۱۱۳.

۱٤. امیری، جهانگیر و فاروق نعمتی. (۱۳۹٤). «تحلیل روان شناختی هجویات حطیئه بر ا ساس نظریه آدلر و هورناي». ف صل نامه لسان مبین (دانشگاه قزوین). سال هفتم. شماره ۲۱. پاییز. ص ۱۵٦-۱۳۱.

۱۵. خدادادی مهاباد، معصومه. (۱۳۸۷). «روانشناسی و ادبیات». همایش ملی پژوهشهای نوین در زبان و ادبیات فارسی. ورامین: دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین -پیشوا.

www.civilica.com/Paper-NCNRPL01-NCNRPL01_011.html

۱٦. رجب، محمود. (۱۹٦۷). «مصطلحات سارتر الفلسفيه». نشريه فلسفه وكلام وعرفان التفكر الاسلامی. العدد ۲۵. صص ۲۰-۲۳.

۱۷. السعدون، نبهان حسون و بشير إبراهيم سوادي. (۲۰۱٦). «شعرية تشكيل الحوار: قراءة في المجموعة القصصية (مدن وحقائب) لسعدي المالح».www.books.google.com.

۱۸. سلامة، نبيل. (۲۰۱٦). «أدونيس: إكتشف سوريا» www.discover-syria.com/news، ۲۰۱٦/۱۱/۸.


www.SID.ir

Archive of SID

١٩. شهدادی، احمد. (١٣٨٥). «فروید و روان‌شناسی دین: تجربه رنج و هراس». خردنامه همشهری. شماره ٤. صص ٤٤-٤٧.

٢٠. عامری تبار، محمد، حبیب الله عبا سی و نعیمه غفار پور صدیقی. (١٣٩٤). «گذری بر نقاب های أدونیس». مجله أدب عربی. سال ٧. شماره ٢. صص ١٧٩-٢٠٠.

٢١. فائق، أحمد. (د.ت). «علم النفس الفردي لآلفرد آدلر. تراث الإنسانية». المجلد الثالث. العدد ٨. صص ٦٠٠-٦١٤.

٢٢. نجومیان، امیر علي. (١٣٩١). «به‌سوی تعریفی تازه از ادبیات تطبیقی و نقد تطبیقی». پژوهش‌های ادبی. شماره ٣٨. صص ١١٥- ١٣٨.

٢٣. نیاکي، ناصر. (١٣٧٧). «شاملو از آغاز تا.... مجله کیهان فرهنگی». مرداد. شماره ١٤٤. صص ٦٢-٦٧.

٢٤. واحدی دوست، مهوش و فاطمه ربیعی. (١٣٨٧). «مکانیسم جابجایی در داستان رستم و سیاوش». مجله پاژ. شماره ١. صص ١٢٥-١٣٢.

٢٥. (آرمان‌گرایی یا ایدئالیسم. ١٩/ ٦/ ١٣٨٦ ش. کدچاپ: A74498: www.aftabir.com).

www.SID.ir